

ترجمه و چاپ مقالات برگزیده علمی در «منظر» بخشی از تلاش مجله برای روزآمد کردن گفتمان آن و انتقال آخرین مباحث و نظریه‌های مرتبط با منظر به قلمرو زبان فارسی است.



ترجمه: مریم‌السادات منصورى،  
پژوهشگر دکتری منظر،  
دانشگاه پاریس ۱۰  
maryamansouri@gmail.com

# منظر حسی\*

## رابطه میان منظر محسوس و فضای عمومی<sup>۱</sup>



تصویر ۴

Pic 4



تصاویر ۳ و ۴: منظر تنها دیده نمی‌شود، بلکه شنیده و لمس نیز می‌شود. مأخذ: [henbogle.com](http://henbogle.com)  
[img.groundspeak.com](http://img.groundspeak.com)  
 Pics3&4 : landscape is not only seen but also heard and touched. Source: [henbogle.com/img.groundspeak.com](http://henbogle.com/img.groundspeak.com)

◀ در فرانسه سابقه پژوهش در حوزه منظر ۲۵ سال پیش با برگزاری همایشی در باب «مرگ منظر؟» آغاز شد. بعد از انتشار کتاب «نظریه منظر ۲» آلن روزه امروز تنها ۱۵ سال است که منظر موضوع مباحث نظری و عملی شده است. بدیهی است که در این میان، سؤالات جدیدی نیز مطرح شد. طی دوره‌های طولانی منظر مفهومی طبیعی داشت: دید وسیع طبیعی (پانوراما) مشهود از نقطه‌ای مرتفع، خالق نوعی لذت زیباشناسان و هیجانی محسوس. این ادراک مصور یا تزئینی امروزه چه در حوزه نظریات و چه در پروژه‌ها دچار بحران شده و رابطه انسان و منظر بیش از آنکه «طبیعی» باشد، پیچیده است. منظر، دیگر تنها در حوزه زیباشناسی مطرح نیست بلکه در علوم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حقوق نیز کاربرد دارد؛ از صنعت تا مسئله مصرف انرژی. سؤال این است که گستره بی‌مرز این مفهوم چه تأثیری بر خوانایی کانسپت آن و عملکردهای منظرین دارد؟

به عنوان مثال در مبحث روش‌های دسترسی به منظر این مسئله مطرح می‌شود که آیا بینایی همچنان تنها روش است؟ حال آنکه از منظر بویایی، شنیداری و حتی چشایی نیز مطالبی می‌شنویم. همچنین پیشرفت رسانه‌ها (عکاسی، فن سینما و دنیای دیجیتال) و این دنیای مجازی جدید غیرمادی، همگی از روش‌های سنتی مصورسازی<sup>۱</sup> بسیار دورند. در مجموع امروز، منظر کمتر در وهله اول قابل خوانش است. برای بررسی این وضعیت هستی‌شناسانه باید ابتدا به دوره‌شناسی تحولات منظرین بپردازیم. در این پژوهش به پنج جهت‌گیری اصلی می‌رسیم که مبدأ یا مرکز مباحث منظرین در تفکر معاصر بوده‌اند.

#### • تحولات جهت‌گیری‌های منظرین

۱. رایج‌ترین جهت‌گیری آن است که منظر را «مصورسازی» فرهنگ‌مآبان‌های می‌داند که به دست تاریخ شکوفا شده است. در این جهت‌گیری، منظر بیش از آنکه عینیت باشد، تفکر است، متناسب با سیستم‌های فلسفی یا دینی (همچنین سیاسی، اجتماعی، زیباشناسانه و علمی) ادراکاتی از جهان است. منظر به عنوان تفسیر یا «خوانشی» از فضا و حتی سلسله‌ای از خوانش‌ها تعریف شده است (Corbin, 2007). براساس همین تفکر است که نظریه خلاقیت‌های فرهنگی یا اجتماعی کوه‌ها، رودخانه‌ها و جنگل‌ها به مثابه منظر یا نقش منظر در راه‌اندازی تصویرهای ملی مطرح شده است. مفهوم «هنری کردن» توسط آلن روزه (Alain Rooger) مطرح شد تا تفاوت بنیادین میان سرزمین (pays) و منظر (paysage) را مشخص کند.

۲. جهت‌گیری «مصورسازی» که در بالا مطرح شد، با ترکیب یک رویکرد فرهنگ‌مآبان‌ه منتج از جغرافیای انسانی و تاریخ، چشم‌اندازی دیگر را خلق کرده است: منظر به مثابه روشی مشترک برای زندگی در جهان تعریف می‌شود؛

فضای عمومی از منظر عملکرد و معنا، محصول شهر و به ویژه شهر بزرگ است که بیش از آنکه «انتزاعی» باشد، مجسم و محسوس است. از جمله نمودار این فضا خیابان و میدان است که اگرچه فضاهایی محسوس، سیاسی و در عین حال منظرین به شمار می آیند، اما در شهرسازی مدرن به مکان‌هایی بی حس تبدیل شده‌اند.

منظر بویایی مصداق دیگر موضوع مورد بحث است. این نظریه توسط آلن کوربن (Alain Corbin) در کتاب «بوی تعفن و نرس زرد» توصیف شده است و تاریخ‌نگاران، جغرافی‌دانان و انسان‌شناسان که تاریخ مدرن بی‌بو شدن جهان و علی‌الخصوص فضای عمومی (خیابان) را طرح کردند، در آن صاحب‌نظرند.

این مثال‌ها نشان می‌دهد که در کنار منظر بصری، گونه‌های دیگری نیز وجود دارد که در ساخت اشکال فضایی مؤثرند؛ مانند فضای «لمسی». به همین صورت در منظر نیز نوعی فضاگونگی نزدیک وجود دارد؛ شکل فضایی تماس و مشارکت در محیط خارجی. این منظر، خود دارای جنبه‌های پیچیده بوده و ابعاد محسوس فضاگونگی را داراست (شنیداری، لمسی، بویایی و بصری) که در عمل و عکس‌العمل‌های متقابل حقیقی‌اند و گویی انسان (بدن) در آنها غوطه‌ور است. در نتیجه اگرچه در آنچه «منظر» می‌نامیم سطوح و اشکال مختلف فضایی (spatialité) در هم‌زیستی و انتقال به یکدیگر قرار دارند: بصری، لمسی، بویایی و شنیداری، اما ما امروزه تنها به ادراکات بصری آن توجه نشان داده‌ایم (تصاویر ۳ و ۴). زمان آن گذشته که منظر را صرفاً یک تزئین زیبا بینیم و چنان‌که «جکسون» می‌گوید: «من [منظر] را جدای از زندگی

روزمره نمی‌بینم و معتقدم که جزء منظر بودن و هویت گرفتن از آن به رسمی‌ترین معنای آن، شرط غیرقابل‌انکار بودن ما در جهان است. این معنای وسیع منظر است که امروزه لزوم یک تعریف جدید را روشن می‌کند» (Jackson, 2003: 262). با این شرایط که منظر یکی از اجزای هویت‌بخش به انسان است، سخن راندن از آن در حوزه فاصله و دید کافی نیست. باید از «متعهد شدن به منظر» و «دست داشتن در منظر» بگوییم. ما «در حال منظر» هستیم<sup>۱۱</sup> چنان‌که «بابارا بندر»<sup>۱۲</sup>، انسان‌شناس می‌گوید: «... منظر تنها دید نیست بلکه ملاقات شخصی است، تنها دیده نمی‌شود بلکه با تمام حواس چشیده (ادراک و احساس) می‌شود» (Bender, 2002: 136). منظر عبارتست از حال و هوا (atmosphère & ambiance). اریک داردل (Eric Dardel) جغرافی‌دان فرانسوی گفته بود منظر بیش از آنکه عینیت‌هایی برای تماشا باشد، مکان‌هایی است که در آن شناوریم. ما بیش از آنکه منظر را ببینیم در آن ساکنیم. لذا می‌بایست بیش از پیش در معنای تعهد به منظر و دست‌داشتن در آن دقیق شویم؛ اگر ما در منظر دست داریم بدین معنی است که منظر، برخلاف نظریه‌ای که از ما دورش می‌کند، به ما نزدیک است، ما را احاطه کرده و ما در تماس با آن هستیم. حتی تا آنجا می‌شود جلو رفت که همین تماس با محیط پیرامون و این تجربه فیزیکی است که منظر را می‌سازد. جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی حواس، جغرافیا و بسیاری از علوم دیگر که به مطالعه محیط پرداخته‌اند، توضیح می‌دهند که منظر چگونه و از چه طریق مسئله ارتباط بشر با جهان و طبیعت را برعهده می‌گیرد، بُعدی که علم مدرن، اصولاً آن را کنار گذاشته است:

مواجه می‌شویم، یعنی هم‌زمانی عقل‌گرایی‌های منظرین که مدرنیته آنها را از هم جدا کرده است. این عقل‌گرایی‌ها عبارت است از عقل‌گرایی ابزارگری که در اقدامات علمی و اجزای دانش و فن دیده می‌شود؛ عقل‌گرایی عرفی که ارزش‌های مشترک و افاق‌های اخلاقی و سیاسی را مشخص می‌کند و افعال انسانی در آن معنا پیدا می‌کنند؛ عقل‌گرایی زیباشناسانه که حالت‌های متعدد مواجهه بشر و حواسش را با هستی دربرمی‌گیرد؛ عقل‌گرایی مکالمه‌ای یا ارتباطی که چارچوب‌های نمادینی را بنا می‌کند و جهت‌گیری‌ها و اصول زندگی جمعی در آن شکل می‌گیرد.

معمار منظر چه مهندس باشد چه طراح، با مجموعه‌ای از دغدغه‌ها درگیر است. از تطبیق دادن فنون با ناهنجاری‌های فضا گرفته تا نظرات و درخواست‌های ساکنین، معنا و ارزش مکان‌ها، ارتقای کیفیت زندگی در سایت مورد مداخله و هماهنگی با بستر اجتماعی (اعتقادات، منطبق‌های عقلی، تضادها و تعدد سنت‌ها). این مسایل بیش از آنکه به دنبال راه‌حل‌های روشن باشند، محورهای فکری و جهت‌گیری‌های مداخله منظرین را پیشنهاد می‌دهند. بدیهی است که شاید گردآوری تمامی این نکات در قالب یک تفکر کلی منظرین ممکن نباشد، اما ضرورت آن نیز، انکارناپذیر نیست.

### • فضای محسوس

این بخش از مقاله در باب وجه ویژه‌ای از منظر سخن می‌گوید؛ وجهی که در ابتدا دور از ذهن به نظر می‌رسد اما در واقع حامل نتیجه پرنگی در تعریف منظر و خصوصاً تعریف ارتباطی است که بشر با منظر برقرار می‌کند. این وجه، از رویکرد محسوس منظر یا حتی منظر به مثابه فضای محسوس سخن می‌گوید.

برای بررسی وجه محسوس منظر به تعریف «کلاسیک» آن برمی‌گردیم: منظر به مثابه دید؛ چشم‌اندازی که از دور با فاصله گرفتن بر آن مسلط می‌شویم. مفهوم فاصله، خود، در اینجا نقش مهمی دارد زیرا منظر توسط آن، «نسخه مینیاتوری کاملی از جهان» تلقی می‌شود. البته چنان‌که گفته شد این تعریف از منظر کامل نیست و پیچیدگی‌ها و تنوع تجربیات منظرین را پوشش نمی‌دهد. مصداق این تقص مطرح‌شدن ایده منظر شنیداری (soundscape) توسط ریچارد شایفر (Raymond Mur- ray Schafer) در دهه ۷۰ است. این ایده به توصیف آنچه می‌پردازد که در محیط شنیداری به عنوان «واحد زیباشناسی» ادراک می‌شود (تصاویر ۱ و ۲). از نظر او فضاها و مکان‌ها تنها قابل رویت نیستند، بلکه شنیده هم می‌شوند؛ او اصوات خاصی را مطرح می‌کند که موجب «تولید منظر» می‌شوند، صداهایی که به مکان‌ها شخصیت و ویژگی می‌بخشند. این نظریه توسط تاریخ‌نگاران، انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان متعددی دنبال شده است.

جهان به‌عنوان اقامتگاهی که انسان‌ها در آن مأوا و هویت پیدا می‌کنند؛ به عبارت دیگر منظر، معنایی است برای موجودیت بشر. در این تفکر که انسان‌شناسان، جغرافی‌دانان و تاریخ‌نگاران را جذب می‌کند، منظر، فضایی اخلاقی و سیاسی تلقی می‌شود.

۳. جهت‌گیری سوم که در حوزه ساماندهی و علوم زمین‌شناسی مرسوم است، به دنبال سیستم، منظرین می‌شود. این رویکرد تنها فرهنگ‌مآب نیست: منظر در آن واقعیتی مادی است، کلیتی قابل رویت، بازتاب حضور نیروهای عینی مستقل ادراکات و مصورسازی‌های اجتماعی. در این حالت منظر به مثابه واقعیتی طبیعی یا نتیجه ساماندهی بشر یا نهایتاً محصولی تاریخی از مواجهه انسان و طبیعت تعریف می‌شود. جهت‌گیری عمومی این رویکرد، سیستمی است و مسئله زمان و فضاهای منظرین را مطرح می‌کند. به عبارت دیگر موضوع، تفصیل زمان و فضاهای انسانی-اجتماعی در کنار آن و فضاهای کاملاً طبیعی (دوره‌های زمین‌شناسی و تغییرات آب و هوایی) است.

۴. چهارمین جهت‌گیری «پدیدارشناسانه» بوده و معتقد است منظر، حادثه یک تجربه محسوس است؛ تجربه افق. این منظر متناسب است با تحقق اشکال حساسیت‌های انسانی در مسیر عرضه به جهان. بنابراین بیش از آنکه مصورسازی باشد، هیجان است؛ بیش از آشنایی، مواجهه است. دیگر از چشم‌انداز شکوفایی دانش دور شده‌ایم. منظر، در مخالفت با عینی‌شدن تجربه می‌شود، حتی هر دانشی را منحل می‌کند. تحلیل‌گران این تفکر اغلب در حوزه‌های روان‌شناسی و فلسفه بوده و در مورد «بودن منظرین» پژوهش می‌کنند؛ چگونگی پیوند انسان با جهان از طریق بدن و حواسش.

۵. در پنجمین جهت‌گیری، منظر به مثابه پروژه تلقی می‌شود. هر منظر حامل بویایی است (و متقابلاً توسط همین بویایی حمل می‌شود)؛ بویایی اجتماعی، اقتصادی، طبیعی یا سیاسی. به عبارت دیگر منظر، در بازی نیروهای طبیعی، اقتصادی و اجتماعی که آن را شکوفا می‌کنند، متحرک و خصوصاً در دگردیسی است. در اینجا هدف، مهار این نیروها و هدایت آنهاست. این رویکرد اصولاً به دست معماران و معماران منظر توسعه یافته است. دغدغه آنها ارتباط ساختمان با بستر طبیعی و ارگانیک‌های شهری است و تولید یک دستورالعمل «پروژه‌کشی» که به ویژگی‌های بستر توجه داشته باشد. به عبارت دیگر مسئله‌ای دوپهلوی وجود دارد: تعریف چپستی بستر از یک سو و روند پروژه از سوی دیگر.

البته میرهن است که هر منظر حقیقی و هر مواجهه حقیقی با منظر، ترکیبی از این پنج جهت‌گیری خواهد بود. هر منظر می‌تواند هم‌زمان واقعیتی مادی باشد که به صورت فرهنگ‌مآبانه به تصویر کشیده شده، مکانی برای زندگی و نمودی از تجربه محسوس تلقی شود و نهایتاً به عنوان بستر تشنه تحول بروز کند. در مواجهه با منظر، با رویکرد کل‌نگر

عمومی (به طور کامل) همان دولت نیست (یا می‌توان گفت که فضای بیان شهروندی در مقابل دولت است؟).

فضای عمومی به عنوان تجربه سیاسی و اجتماعی مدرن، جنبه سیاسی و فرهنگی دارد. یورگن هابرماس (Habermas) فضای عمومی را ساختاری میانی بین تصمیمات دولت و درخواست‌های بخش خصوصی (مردمی) می‌داند؛ ساختار روشن‌کننده مسایل موجود و مسایل اجتماعی آینده. هابرماس فهرستی از موضوعات مطرح شده در فضای عمومی را ارائه می‌دهد که انرژی هسته‌ای شهری و نظامی، تأثیر اخلاقی و هستی‌شناسانه پژوهش‌های ژنتیک، تهدیدهای اکولوژیک، فقر جهان سوم، مشکلات مربوط به تعادل اقتصادی جهان و مهاجرت از مهم‌ترین آنهاست. همچنین تأکید او بر این است که این موضوعات هیچ‌کدام توسط مسئولین مملکتی مطرح نشده و زاینده افکار مردمی بوده‌اند (Habermas, 1997:409). تنها پس از پررنگ شدن این مباحث در عرصه عمومی بود که به عرصه سیاسی راه یافته و مسئولین در صدد حل مشکلات برآمدند.

ساختار فضای عمومی بر اساس تراکم تماس‌ها و بزرگی شعاع فعالیت و همچنین ساختار متمایز می‌شود: فضای عمومی دوره‌ای (episodique) کافه و خیابان، فضای عمومی انتزاعی تولید رسانه‌ها، فضای عمومی ساختارمند و تناثر و سالن کنسرت و گرد هم آیی‌های مذهبی (کلیسایی). (Habermas, 1997:401). نکته مهم در مورد این فضاهای عمومی بخشی با پاره‌ای (partiel) نفوذپذیر بودن اینها نسبت به هم و امکان مواجهه‌شان در یکدیگر است. خصوصاً در شرایطی که زبان مشترک (جاری-همگانی) بر آن حاکم است؛ یعنی زبان قابل درک و فهم برای همه، زبانی که امکان مشارکت همگان را در فضای عمومی فراهم کند. مفهوم فضای عمومی برای ساکنین (شهروندان) حامل «واقعیتی» است؛ صدایی که شنیدن آن برای به‌اجرا درآوردن تصمیمات سیاسی ضروری است.

فضای عمومی به مثابه فضای محسوس مفهوم استعاری فضای عمومی در تحلیل اشکال اقدامات سیاسی چگونه به خلق فضای مجسم و خصوصاً فضای شهری می‌انجامد؟ ریچارد سننت (Richard Sennett) جامعه‌شناس آمریکایی معتقد است مفهوم عمومی علاوه بر گروهی منطقی از تفکر سیاسی، در دسته تاریخی محسوسیت نیز جا دارد. عمومیت بیش از آنکه بیان عقلانی با نمایش استدلال‌ها باشد، حضور دیگری در مقابل ماست؛ توضیح این که ما، همگی یک جنبه بیرونی داریم. جسم ما (بدن) در یک حباب نفوذناپذیر زندگی نمی‌کند. لذا مسئله عمومیت پیش از آنکه فرضیه چینی سیاسی باشد، مسئله حساس بودن در مواجهه با دیگران (حساس بودن از جنبه اخلاقی) است؛ درک حضور دیگری است. فضای عمومی تحمل شنیدن «صدا»ی دیگری نیز هست. واژه صدا به خاطر غنا و ابهام مفهومش کم‌نظیر است: صدا مساوی است با رای، صدا مساوی است با مجموعه استدلال‌های پس‌رای، صدا پدیده شنیداری فیزیکی شخص است، امضای اوست. صدا حضور شخص و عقاید او را نمایان می‌کند. وجه سیاسی فضای عمومی هم نه‌تنها در احترام به صدای دیگری، بلکه در رعایت نزاکت در مواجهه با آن است. موری شفر (Murray Schafer) معتقد است پوشش صدای بشر در طول تاریخ، مدولی را خلق کرده است که اجتماعات بشری براساس آن گرد هم آمده و زندگی می‌کرده‌اند. «فلاطون» در الگوی جمهوری‌اش، اجتماعات بشری ایده‌آل را به ۵۰۴۰ سکنه محدود می‌کند؛ این تعدادی

حس سبکی غیرممکن است<sup>۱۲</sup>» (Bouvier, 2001: 126). هنگام پیاده‌روی و هنگام خستگی ناشی از آن، در فضایی نفوذپذیر و مشترک، جهان را همگام با خود پدیدار می‌کنم. از این مثال می‌توان نتایجی در حوزه تجربیات شهری استخراج کرد. نمونه آن صحبت از «شهرسازی مبتنی بر حواس» است که بیشتر به جایگاه شخص پیاده در به اجرا درآوردن تجربیات منظرین می‌پردازد. چگونه چنین تجربه‌ای را لذت‌بخش کنیم؟ چه مکان‌ها و فضاهایی برای تحقق این هدف ساماندهی کنیم؟

### • فضای عمومی

مفهوم فضای عمومی مبهم است؛ مفهومی است مرتبط با شهرسازی و ساماندهی و در عین حال با فلسفه و جامعه‌شناسی سیاسی؛ واقعیتی احساس‌برانگیز و محسوس و در عین حال استعاری است. رایج‌ترین تعریف آن که در حوزه شهرسازی و ساماندهی فضا قرار می‌گیرد، فضای عمومی و خصوصاً فضای عموم است. فضایی در اختیار عموم، قابل استفاده آزاد برای همگان و دارای قانون. از نقطه‌نظر فلسفی که به آن بنگریم، وارد حوزه سیاست می‌شویم: فضای عمومی در وهله اول یک استعاره است از فعالیت مشترک و پیوند سیاسی که دولت لزوماً قوانینی برای آن وضع نکرده است و حتی به «حوزه عمومی» هم از آن یاد می‌شود. جالب این است که چرا بدون ظاهری فضایی شده، نام استعاره‌ای با ویژگی‌های فضایی را گرفته است؟!

شهر همواره به مثابه بستری برای پیدایش فضای عمومی مدرن عمل کرده است. مکان‌های واقعی از فضاهای شهری پذیرای شکل مجسم فضای عمومی و امکان وقوع آنند: خیابان، میدان، باغ عمومی، تناثر و قهوه‌خانه. چه چیز باعث می‌شود این فضاهای مجسم که گاه به خودی خود منظر نیز هستند، ویژگی فضای عمومی پیدا کنند؟

فضای عمومی به مثابه گستره فعالیت سیاسی

در تفکر فلسفی معاصر (هانا آرنت، یورگن هابرماس)، مفهوم فضای عمومی داری جنبه‌های متعدد و گاه متناقض است:

۱. فضای عمومی به مثابه فضای عمل، یعنی فضا لزوماً کاربرد اقتصادی یا ابزاری (فضای کار یا بازار) ندارد (ارسطو، آرنت)؛
۲. ویژگی فضای عمومی در مقابل فضای خصوصی و داخلی (صمیمی)، سوق دادن استفاده‌کنندگان به غیرمرکزیت‌گرا شدن است، تغییر جایگاهش از مکان‌های زندگی به سایر مکان‌ها و از این روست که فضای شهروندی و مدنی به حساب می‌آید؛
۳. فضای عمومی نمی‌تواند به شخص یا گروهی خاص متعلق باشد بلکه همگان در استفاده از آن حق یکسان دارند؛
۴. فضای عمومی فضای نمایانند و نمایانده شدن است که البته به همین دلیل نیز با قوانین اخلاقی و سیاسی مواجه است: در فضای عمومی ارزش شخصی تبیین می‌شود؛
۵. فضای عمومی در تعریف، مشترک و باز است؛
۶. فضای عمومی فضای شکوفایی سلاقی و نظریات است، از لحاظ تاریخی معنای آن با نمایش (اولین بار در قرن ۱۸ میلادی کنسرت‌ها و نمایشگاه‌ها عمومی خوانده شدند) و تبلیغات یعنی آزادی بیان (روزنامه) پیوند خورده است؛
۷. فضای عمومی فضای برخورد‌های لحظه‌ای است: اصطلاحاً، کنار هم قرار گرفتن و حتی تناقضات. این فضا، فضای یکی شدن، هویت‌دهنده و قشری نیست؛
۸. فضای عمومی فضای بیان شک‌های سیاسی است (هابرماس، کانت) و فضای استفاده عمومی از عقل؛
۹. فضای عمومی فضای تمرین ظرفیت سیاسی است، فضایی متمایل به تحقق مناسبات مشترک اما متفاوت با دولت: فضای

ارتباط مستقیم، آبی و فیزیکی با عناصر محسوس جهان زمینی چون آب، خاک، نور و هوا. منظر، بدواً، از جنس تجربه محسوس مبتنی بر حواس است. در نگاهی دقیق‌تر، منظر از جنس تجربه چندحسی است در مقابل اقدامات «بی‌حس‌کننده» جهان مدرن معاصر (Sennett, 2009).

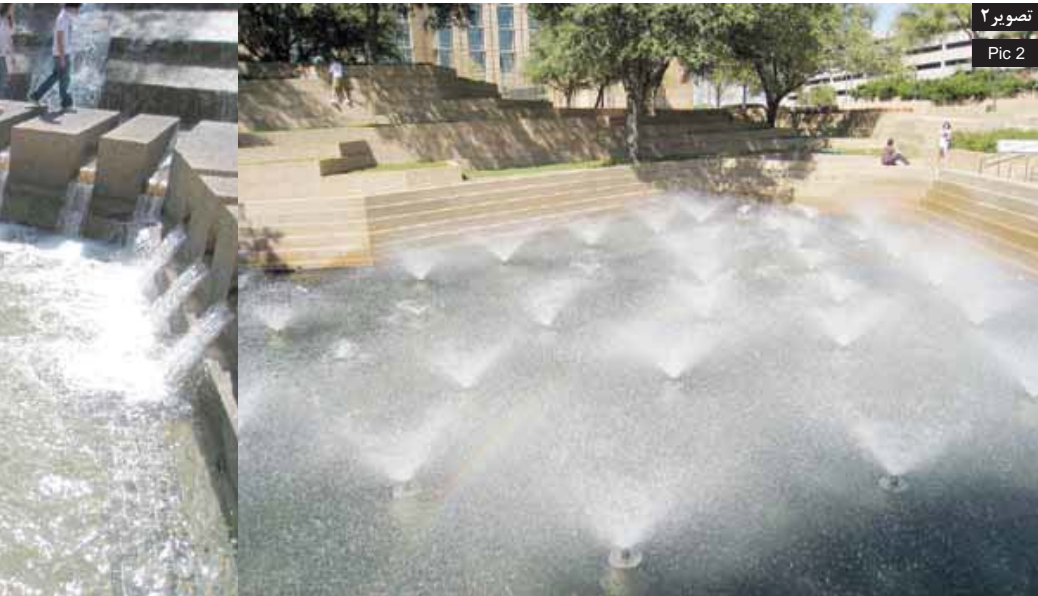
حال، چگونه «چندحسی» بودن خاص منظر را شناخته و به آن دسترسی پیدا کنیم؟ چگونه به مکان محسوس برسیم؟ بررسی جایگاه بدن انسان در محیط و تجربیات منظرین مهم است: بدن محسوس به‌سان مرکز و شرط وقوع تجربه منظرین است. برای درک مفهوم «بدن محسوس» باید تمایز میان دو رویکرد را دریابیم: اول بدن به مثابه عینیت فیزیکی خنثی (علوم فیزیک، نقطه‌ای مادی دارای ویژگی‌های انتصابی مانند وزن، قد و ... که البته نقطه‌ای است که در واقعیت وجود نداشته و یک نظریه واقعی و ساخته و پرداخته علوم است)؛ دوم بدن زنده، محسوس، دارای تجربه و دریابنده: یعنی همین بدن ما. آنکه تجربه‌های منظرین را پوشش می‌دهد، بدن حس‌کننده و زنده ماست، مرکز دریافت فضاهای محسوس. به‌عنوان مثال مفهوم «ساکن‌بودن» در این چشم‌انداز دارای بار پدیدارشناسانه و هستی‌شناسانه است: ما توسط بدنمان در جهان ساکنیم. جغرافیای جدیدی از جهان در این‌جا مطرح است؛ جغرافیای محسوس و دارای احساس، جغرافیای نزدیک و جغرافیای تماس با جهان و فضا. در این حالت، تمامی تجربیات جغرافیایی ما نمی‌توانند عینیت پیدا کنند.

البته نوع دیگری نیز از این علم وجود دارد که از جنس دانش فضاست. دانش صمیمی‌تر که هوش روزمره جهان و فضا را تبیین می‌کند؛ یک آشنایی وابسته به عملکرد. این جغرافیا بیش از هر چیز، روش «بودن در جهان» است. البته باید توجه کنیم این، بدان معنا نیست که این دانش نمی‌تواند بیان شود. تمام سختی کار آنجایی است که باید تلاش کنیم آن جمله‌ای را بیابیم که صدق این جغرافیای صمیمی باشد. این نظریه که اکنون ما با یک جغرافیای ذهنی روبرو هستیم که در مقابل همتای عینی و دانا (دارای دانش) خود قد علم کرده است، پاسخگو نیست. زیرا این رابطه صمیمی با جهان، خصوصی نیست. صمیمیت به جهان دارای یک بعد «درونی»، یک جغرافیایی درون و «منظر روح» نیست. لذا تبیین اهمیت مفهوم نمایش معلوم می‌شود: «به‌نمایش درآمدن» و «به نمایش گذاشتن انسان»: اینها تجربه و منظرند. تأیید منظر عبارتست از تأیید وقوع آن در خارج، ملاقات بیرون که اشکال عینی آن نور، درجه حرارت و بو است.

پیاده‌روی، این مبحث را روشن می‌کند: خستگی ناشی از پیاده‌روی نزد انسان نشان‌گر میدان ظرفیت بدن او در دریافت داده‌های محسوس از جهان است. «خستگی پیاده‌روی در درگاه معبد هاتمان‌سا در کره، انسان را در مواجهه با زبان مکان، منغوذ (قابل نفوذ کردن) می‌گرداند: عبور از این درگاه بدون

تصاویر ۱ و ۲: طراحی اصوات  
خاص در فضا موجب «تولید  
منظر صوتی» می‌شود که به  
مکان، شخصیت و ویژگی  
خاصی می‌بخشد. مأخذ:  
www.rickety.us

Pics1&2: Designing specific sounds in the place, produce a "Soundscape". These sounds give a specific character to the place. Source: www.rickety.us



تصویر ۲  
Pic 2

منظر یک «روند» است، به فضا و این، نه فقط به دلیل حضور انسان در آن بلکه به سبب آنکه منظر، میوه یک اشتراک است. ■

#### پی‌نوشت

\* این مطلب ترجمه مقاله‌ای از ژان-مارک بس استناد گروه مطالعات جغرافیا و شهردانشگاه پاریس ۱ سوربون با مشخصات ذیل است: Besse, J.M. (2010). Le paysage, espace sensible, espace public available from: [http://www.metajournal.org/articles\\_pdf/259-286-jm-besse-meta4-tehno.pdf](http://www.metajournal.org/articles_pdf/259-286-jm-besse-meta4-tehno.pdf).  
۱. Espace public. ۲. ۱۹۸۲- بر گزار کنندگان همایش: فرانسوا داگونیه (Guery François) و (Dagognet François). فرانسوا گری (Odile Marcel) و La théorie du paysage en France. Seyssel Expéri- ۶ Artialisation. ۵. Picturalité. ۴. France. Seyssel Le Miasme et la ۸ Être au paysage. ۷. ence sensible Jonquille. L'odorat et l'imaginaire social, XVIIIe XIXe Nous som- ۱۰. John Brinckerhoff Jackson. ۹. siècles Nicolas. ۱۲. Barbara Bender. ۱۱. "mes "au paysage. Bouvir

• **میدان**  
از دیدگاه تاریخی و هستی‌شناسی، میدان، بنیان شهر و مرکز سامان آن است. میدان مکان باز و در نتیجه مکان قابل دسترسی است که آن را به فضای عمومی و حتی سیاسی بدل می‌کند. میدان، مکانی خوانا و آزاد بوده و به عنوان محل عبور و قرار استفاده می‌شود: «اقامت موقت» است. میدان، مکانی است که در عین بی‌نظمی ظاهری (گونگونگی اقشار، کاربری‌ها و جهات) به شخص پیاده، بُعد وجودی می‌دهد؛ همان آگاهی از شهروند بودن هابرماس و آرنت. «ریچارد سینت» براساس ویژگی بی‌نظمی آگورا، آن را فضای آموزشی (پرورش‌دهنده) می‌داند: در بی‌نظمی میدان است که انسان‌ها مکالمه را می‌آموزند (Sennett, 2009). میدان، آیین و صحنه نمایش شهر است،

است که سخنرانی یک نفر گوینده می‌تواند به‌طور مناسب توسط آن شنیده شود. این تعداد نزدیک عدد شهر وایمار (Weimar) در زمان گوته (Goethe) و شیلر (Schiller) است (Schafer, 2010: 294/5).

در یک جمع‌بندی می‌بینیم که موضوع فضای عمومی دور از آنکه «انتزاعی» باشد، اتفاقاً بسیار مجسم و محسوس است: موضوع حضور دیگری در بیرون است. این موقعیت فضای عمومی یعنی «در بیرون واقع بودن» آن با خود دارای سازمان فضایی است: نه آن قدر نزدیک که موجب برهم زدن حریم خصوصی شود و نه آن قدر دور که شنیده شدن صدای دیگران غیرممکن باشد. فضای عمومی در معماری، شهرسازی و به‌طور کلی در سازمان‌دهی فضایی هنر فضاگونگی را می‌طلبد. در ادامه به تحلیل نمونه‌هایی مجسم می‌پردازیم. دو نمونه کاملاً کلاسیک خیابان و میدان که فضاهایی محسوس، سیاسی و در عین حال منظرین هستند. فضای عمومی از منظر عملکرد و معنا، محصول شهر و به ویژه شهر بزرگ است. این بخش از مقاله چگونگی ارتباط شهر و شهری شدن را با تجربه‌های آشنا برای همگان نشان خواهد داد؛ تجربه‌هایی از قبیل بی‌نظمی، دسترسی، تجاوز به قوانین و حریم‌ها. این دو نمونه مصداق بازر تحقق محسوس‌ترین تجربیات اجتماعی و شهری در مفهوم فضای عمومی به شمار می‌روند:

#### • خیابان

چنانچه خیابان را فضای تردد و حمل‌ونقل از مبدأ به مقصد بدانیم، در این حالت خیابان فضای عمومی نیست؛ تنها شریانی است که مدیریت جابجایی‌ها را برعهده دارد. خیابان همچنین متشکل از مکان‌های مکث است. اما بیش از همه اینها خیابان جایی برای راه رفتن و خصوصاً پرسه زدن است. موضوع دسترسی در آن مهم است، لذا محل نمایش کالا در طول مسیری است که با مکث‌های فراوان و به‌کندی طی می‌شود. علاوه بر کالا، انسان‌های ناآشنا نیز درنمایش‌اند. خیابان فضایی انسانی است که براساس عرف پوشش، رفتار، نگاه و کلام شکل گرفته است. در اینجاست که محیط محسوس بودن و مسئله نزدیکی و فاصله میان اشخاص مطرح می‌شود؛ به‌عبارت دیگر همان تفکر فضای عمومی که پیش‌تر بیان شده بود.

همچنین خیابان فضای تجربه است. هومبرتو جیانینی (Humberto Gianini) فیلسوف اهل شیلی معتقد است: «خیابان به مثابه فضای عمومی، هر تظاهر بی‌نامی را ممکن می‌سازد؛ در حقیقت، خیابان محل همه و هیچ‌کس است. در چنین فضایی، من به گونه‌ای بی‌تفاوت، انسانی برابر با دیگرانم». خیابان فضای بریدن است، فضای غیرمتمرکز شدن و تفرج «جیانینی» معتقد است که این، همان بعد انسانی خیابان است؛ بی‌هدف راه رفتن، بی‌مقصد پرسه زدن و ملاقات‌های اتفاقی. در آخر لازم است سه نکته را در مورد خیابان یادآور شویم: ۱. خیابان از آن زمان که خدمات‌رسانی کند، فضای عمومی محلی و عدم تک‌کاری شدن خیابان‌ها ضروری است. ۲. مسئله خصوصی کردن خیابان (ترانس‌رستوان‌ها و کافه‌ها، ...) و ایراد وارد به آن که فضای عمومی نمی‌تواند و نباید در تسخیر گروهی خاص قرار گیرد. ۳. موضوع بی‌خانمان‌هایی که خیابان، خانه‌شان است. در این حالت خیابان علاوه بر اینکه محل اجتماع و دیدار است، محل گمگشتگی از خود، متروک شدن و غیراجتماعی شدن نیز است. چنان که زیگمونت بومن (Zygmunt Bauman) جامعه‌شناس با «زندگی‌های گم‌شده» از آن یاد می‌کند.

جشن‌ها و مراسم آیینی، مذهبی، یادمانی، نظامی و سیاسی در آن اجرا می‌شود و بنابراین هویت شهری و شهروندی در آن شکل می‌گیرد.

از نقطه‌نظر هندسی نیز میدان مانند تناثر است: ورودی و خروجی‌های متعدد و صحنه‌ای که قانون‌مندی خاصی ندارد و تفاوت‌های اجتماعی در آن نمایان می‌شود.

از نظر تفکر فضای عمومی، میدان فضای بی‌کاربری است و باید باشد؛ نه فضای این و نه فضای آن. موفقیت آن در اختصاص نداشتن به هر قشر و کاربری است. میدان فضای تعامل و انتقال است.

به‌طور کلی مسئله فضای عمومی دربرگیرنده سه موضوع است:

۱. کاربری و تعدد و اختلاط آنها که همگی در تجربه مکان و اقامت در آن خلاصه می‌شوند؛
۲. شرایط محسوس بودن تجربه و اقامتی است که شامل ویژگی‌هایی چون فرم، نور، بافت، مقیاس و تجهیزات می‌شود؛
۳. بخش مهارنشده‌ی و پیش‌بینی نشده مکان: مرزهای فضا، حاشیه‌ها و لبه‌های فضا حوز‌هایی‌اند که محسوس بودن در مقابل دیگری و شناسایی او در این فضاها مطرح می‌شود. از این سه موضوع در می‌یابیم که تعدد رویکردها در مسئله فضای عمومی ضروری است. همین تعدد نگاه و دانش است که پیچیدگی حقیقتی به نام منظر را پیش می‌آورد. منظر در اصل وظیفه تولید فضاهایی را برای مواجهه آرای مداخله‌گران در سرزمین بر عهده دارد.

Translation and publishing Scientific Selected articles in MANZAR is a part of Journal efforts for updating its discourse and to transfer the latest issues and theories related to the landscape in Persian territory.

# Sensational landscape

## The relation between sensible landscape and public space

Jean-Marc Besse, Geographic and City Studies, University of Paris, Sorbonne, bessejm@parisgeo.cnrs.fr

Translated (from French to Persian) by: Maryam Al-sadat Mansouri, Ph.D. Candidate in Landscape, University of Paris 10, maryamansouri@gmail.com

**Abstract:** Landscape had a natural concept for a long period of time: a panoramic view from a high spot which offered perceived aesthetics and emotional pleasure. Today, this visual or decorative perception is in a crisis either in theory or in project and the relation between landscape and human has become complex rather than 'natural'. Landscape is not merely allocated to aesthetics and it is used in economics, political, law social sciences as well; from industry to saving energy. The question is what impact does this borderless concept have on legibility of concept and landscape performance?

For instance, is vision still the only way of accessing landscape while we hear about smell, hearing or even tasting landscape? Furthermore, media developments (photography, cinema and digital world) and the non-material virtual world are distances away from traditional methods of visualization. Generally, nowadays landscape is less readable in the first place. To examine the ontological status, we have to study landscape transitional periods at first. In this study, we reach a basic decision which is the origin or the center of contemporary thoughts in landscape: every landscape can have a material aspect which is portrayed as a cultural oriented issue, a place to live and to be seen as a manifestation of sensible experience and enthusiastic of development. We might come up to a holistic approach in facing landscape which means simultaneousness of landscape rationalisms separated by modernism. This rationalism includes instrumental rationalism which can be observed in science and techniques; common rationalism which defines common ethical and political beliefs; aesthetic rationalism which encompasses various human encounters with the world; conversational or communicational rationalism which build symbolic framework where principles of common life forms within.

The landscape architect has many problems to concern about including matching techniques to space disorders and residents' requests, the meaning and value of place, enhancing life quality in the site and coordination with social context (beliefs, rational thoughts, conflicts and multiplicity of traditions). These are the issues involved landscape in making thinking methods rather than looking for solutions. Obviously, collecting all these things may

not be possible in a form of general landscape consideration, but its necessity is also undeniable.

A sensible space seems far-fetched at first; however, in fact it carries a profound result in defining landscape and defining the relation between landscape and human beings. This aspect focuses on sensible approach of landscape and deals with landscape as a sensible space. Considering landscape as a part of human identity, it is not fair to think of it only in the issues of distance and vision. We must be «committed to landscape» and «have a sense» in landscape. We are "landscaping" and we are living with it more than we are able to see it. Therefore, we must be more accurate in the sense that we are committed to landscape; since we can intervene in landscape, landscape is close to us, surrounding us and we are able to connect to it, even physically.

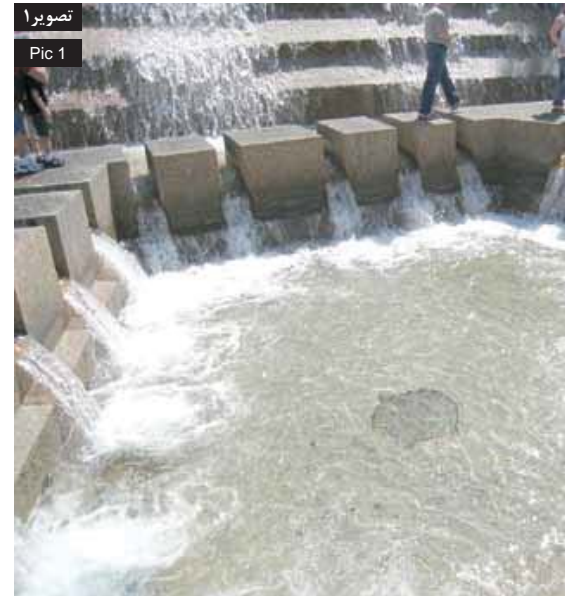
The question in making a public space as a sensible space is: How does the metaphoric meaning of public space in analyzing political actions create and visualize spaces, especially urban spaces?

The public space is quite rational and agreeable rather than being "abstract": there exists something else outside. The condition of public space which means "existing outside" has a spatial organization: not being so close for entering personal realm and not so far where the sound of others cannot be heard. Public space in architecture, urbanism and generally in spatial organization requires the art of creating various spaces.

Generally the public space is concerned with three basic issues:

1. Function, multiplicity and mixing them which are all summarized in the experience of inhabiting in the place;
2. The condition of sensible experience and inhabitancy which includes qualities such as form, light, texture, scale and equipment;
3. The uncontrollable and unpredicted parts of the place: the boundaries between spaces. Margins and edges are evident in other areas of space and identity in these spaces is proposed.

It is concluded from these three issues that the multiplicity of approaches to the question of public space is essential. This multiplicity leads to landscape. The primary responsibility of landscape is producing space for interven-



tionists' encounters in the land.

Landscape is a «process» of space, not only due to the presence of human but because landscape is a consequent of a common thing.

### Reference list

- Bender, B. (2002). *Landscapes and Politics, The Material Culture Reader*, edited by Victor Buchli, New York: Berg
- Bouvier, N. (2001). *Les chemins du Halla-san, Journal d'Aran et d'autres lieux*, Paris: Payot.
- Corbin, A. (2007). *Culture somatique et construction des paysages*, Bruxelles: collection Publisher.
- Corbin, A. (1982). *Le Miasme et la Jonquille. L'odorat et l'imaginaire social, XVIIIe XIXe siècles*, Paris: Flammarion, coll. «Champs».
- Jackson, J. B. (2003). *À la découverte du paysage vernaculaire*. Traduit en français par Xavier Carrère, préface de Jean-Marc Besse et Gilles A. Tiberghien, Arles: Actes Sud.
- Roger, A. (1995). *La théorie du paysage en France*, Paris: Champ Vallon Seyssel.
- Schafer, R.M. (2010). *Paysage sonore (le) le monde comme musique* [The Soundscape, our sonic environment and the tuning of the world], Paris: Wild-project editions.
- Sennett, R. (2009). *Urban disorder today*. *British journal of sociology*, 60 (1): 57-58.